

جریان شناسی دشمنی با علی(ع) در نهج البلاغه (۱)

پدید آورنده: سید علیرضا واسعی

درباره علی(ع) سخن به فراوانی گفته شده است. در طول تاریخ اسلام، پ یوهشگران بسیاری در پی شناختن و شناساندن شخصیت آن حضرت برآمدند و از زوایایی به تماشای او نشستند. چهره نگاریهای گوناگون ارائه شده از سوی چهره نگاران و تاریخ نگاران از امام علی(ع) از پیچیدگی وجود او حکایت دارد. شماری او را تا سرحد خدایی بالا بردند و پرستش و عبادت وی را بر خود واجب دانستند و شماری از سر نادانی و جموداندیشی او را تا حد کفر پایین کشیدند. اما به راستی علی(ع) برابر کدامیک از آن دو نگاه است؟

بی گمان، درک یرفای وجود امام علی(ع) آسان نیست. او، که از یک سو، در راه اعتلای حق، گردن مشرکانی را می شکند و به دوزخ روانه شان می سازد و از دیگر سوی، با شنیدن شیون زن و یا کودکی، زار می گرید، هرگز در ترازوی فهم بشر عادی تراز نمی شود و انسانهایی که تمام وجودشان، یک بعد دارد، نمی توانند در آینه درون خود موجودی چند بعدی به تماشا بایستند. هر چه بکوشند، تنها یک بعد از وجود او را ترسیم می کنند و بس.

پس ما، نه در پی شناسایی علی(ع) که در صدد ابراز توانایی خویش از تصویر آن عزیزیم.

در این نوشتار، برآنیم جریان دشمنی با علی(ع) و نیز گونه های آن را از زبان خود آن حضرت در نهج البلاغه، بنمایانیم و به روشننگری در این مقوله پردازیم.

این مقاله به این پرسش پاسخ می دهد که انگیزه های ناسازگاری و دشمنی با علی(ع) در زمان خلافت آن حضرت چه بوده است و نمود آن به چه شیوه ای؟

البته طرح این بعد از قضیه، بی طرح رویه دیگر آن راز دوستی با علی(ع) هم چنان ناقص می ماند؛ اما بناچار، به همین جنبه بسنده می کنیم، تا در مجالی فراخ تر، به زاویه دیگر اشاره کنیم.

پیش از ورود به بحث، نکته ای بایسته می نماید و آن این که: نویسنده بر آن است تا این چهره نگاری، بی رنگ باورهای دینی و مذهبی ارائه شود، هر چند بی رنگی همه سویه را ممکن نمی داند؛ اما تا اندازه ای،

بدان پای بندی نشان خواهد داد، تا آنچه به عنوان ریشه ها و انگیزه های دشمنی عرضه می شود، واقعی تر باشد.

از چشم انداز عقاید مذهبی، دشمنی با علی(ع) در یک نکته خلاصه می شود: برتافتن امامت او که از سوی پیامبر(ص) به امر الهی، به او واگذار شده بود. اما این پاسخ نیاز پرسش گران را بر نمی آورد و تشنگی آنان را فرو نمی نشاند.

ساده کردن مساله و پاسخی ساده تر به آن دادن، هیچ گاه اندیشه اندیشه ور یرف کاو را سیراب نمی کند، هرچند این شیوه در کاهش هزینه اثرگذار است؛ اما کارآمدی آن به همان میزان خواهد بود. از این روی یرف کاوی و واشکافی پدیده ها برای دست یابی به جریانهای آن، فراتر از باوری مذهبی، امری خوشایند است.

بر اساس پرسشهای طرح شده، این نوشتار در دو بخش سامان می یابد:

۱. انگیزه های دشمنی با علی(ع): در این بخش به انگیزه هایی که به راستی در دشمنی با آن حضرت نقش داشته اند، پرداخته می شود.

۲. گونه های دشمنی: در این بخش، گونه ها و شیوه های بروز دشمنی به کوتاهی بررسی می شوند. البته، بحثهایی در این زمینه باقی می ماند بویژه بحث چگونگی رویارویی امام علی(ع) با دشمن که در مجال دیگری، بدان خواهیم پرداخت.

انگیزه های دشمنی با امام علی(ع)

نمود ناسازگاری با علی(ع) از زمان اسلام آوردن او آغاز و تا پایان عمر آن حضرت و حتی پس از شهادت وی نیز پایید. حال باید دید چه عناصری در این دشمنی، بویژه در روزگار خلافت آن حضرت، نقش آفریده است؟

الف. انگیزه های قومی و نژادی:

واشکافی این عنصر، هر چند بخشی از دشمنیها را تا حدی طبیعی می نماید؛ اما هرگز نه از زشتی کار انسانی می کاهد و نه از عظمت و بزرگی امام علی(ع).

علی(ع) از تیره بنی هاشم و از قبیله قریش بود. قریشیان در میان دیگر قبیله های عرب، از جایگاه ویژه و از بزرگی و شرافت بالایی برخوردار بودند. از آن روز که قصی بن کلاب، جد پنجم آن حضرت، به گونه ای عهده دار ریاست کعبه شد و دگردیسیهایی در ساختار و اداره آن خانه و نیز شهر مکه که در تاریخ عرب جاهلی همیشه تابعی از خانه به شمار بود پدید آورد.

بزرگی قریش در تیره ای به نام بنی قصی، مرکز گرفت، بنی قصی در میان عربان آن دیار مقامی والا یافتند و بی شک ریاست کعبه بر بزرگی و شرافت آنان می افزود.

پاکی و والایی کعبه که از ابتدای بنیادگذاری، باوری عمومی بود، آهسته آهسته به متولیان آن سریان یافت، تا آن جا که شماری از مردم، آنان را نیز مقدس می پنداشتند. درایت، شجاعت و جوانمردی قصی نیز، بر این مقام صحنه گذارد.

زندگی قبیله ای، که نظام اجتماعی و سیاسی ویژه ای دارد، بر پیوند خون استوار است. اعضای یک قبیله، همگان در یک فرد، که سرسلسله نژادشان است، با یکدیگر پیوند می یابند. بنابراین، عرب به دو چیز سخت دل بسته است: نسب، عامل پدید آورنده و خون، عامل ماندگاری. و آن که حافظ هر دو عنصر مقدس عرب است، رئیس قبیله به شمار می رود. از این روی، رئیس قبیله سخت مورد توجه بوده و پیروی از او بر همگان لازم؛ چرا که سرپیچی و سربرداشتن از دستورهای او، شالوده نظام قبیله ای را در هم می ریزد و به ناچار، آن کس که نمی تواند خود را با ریاست قبیله و خواسته های او همساز کند، بایستی به جریمه طرد از قبیله محکوم شود (طرید). در این فضا، انسانها، از یک سو بی اختیار و فرمانبردار بار می آیند و از دیگر سو، برابر دیگران سخت و به دور از نرمش و مهر.

اینان در دامن قبیله، خودپذیر و خودخواه (غیرگریز) پرورده می شدند، که تنها خویشان را می دیدند و از پذیرش دیگران سرباز می زدند. این ویژگی، نظام قبیله ای را از دیگر زندگیهای جمعی، جدا می ساخت.

از دیگر ویژگی‌های نظام قبیله ای، ذوب شدن فرد در پیکره بزرگ قبیله بود. در این نظام، فرد استقلال شخصیتی نداشت. شخصیت فرد، در پرتو و همراه قبیله معنی می یافت. از این روی، هرگاه وابسته به قبیله ای کسی را می کشت این قاتل نبود که باید قصاص می شد، بلکه وابستگان و هم قبیله‌گان او نیز، در جرم او شریک بودند. چنین وضعی برای همگان پذیرفته نبود. آنان که از سطح اندیشه و توان مالی بیش تری برخوردار بودند، در پی استقلال خویش و تجزیه قبیله، بر می آمدند. این خواسته در هنگام مرگ رئیس قبیله، رخ می نمود و خود را می نمایاند. رئیس قوم از دنیا می رفت، چند تن از فرزندان او یا دیگران در دست یابی به ریاست، به پا می خاستند و گاه جنگها در پی آن برافروخته می شد. با درگذشت قصی بن کلاب، ریاست به دست عبد مناف افتاد و پس از او عمرو(هاشم) ریاست کعبه را به دست گرفت، امیه، فرزند عبدشمس برادر هاشم، با عموی خویش در این میدان به ستیز برخاست، تا ریاست را از چنگ هاشم به در آورد. این دشمنی نافرجام، به جدایی تیره بنی هاشم و بنی امیه انجامید.

هماوردی و کوشش برای برتری قومی و نژادی، که در همیشه تاریخ حیات نظام قبیله ای وجود داشت، در این زمان شعله ور شد و پس از آن دو، که ریاست مکه به دست عبدالمطلب رسید، دیگر این بنی هاشم بودند که توانستند سروری خویش را بر همگان بگسترند و بنی امیه در این عرصه، واپس ماندند؛ اما هرگز از ادعای خویش دست نکشیدند.

در دوره ریاست ابوطالب، در پیکره اقتدار بنی هاشم رخنه ای پدیدار شد. (۱)

از یک سو ابوطالب دچار بحران مالی شد (۲) و از دیگر سو، دو کس از خاندان هاشم، مدعی ریاست شدند: عباس و ابولهب، در این گیراگیر، فرزندان امیه که خود را شکست خورده یافته بودند، با همدستی دیگر تیره های کوچک مکه، به استوارسازی پایه خویش پرداختند؛ بویژه از آن جهت که فرماندهی نظامی پرچمداری مکه با آنان بود. مجموعه این انگیزه ها بنی امیه را در عرصه هماوردی با بنی هاشم توان بخشید و در پی سست کردن پایه های ریاست بنی هاشم برآمدند.

ظهور پیامبر(ص) که از تیره بنی هاشم بود، شماری را به این پندار کشاند که بنی هاشم در رویارویی و هماوردی با دیگر تیره ها به چنین ترفندی دست زده است، تا آقایی خود را همچنان تداوم بخشد. این سخن ابوجهل شنیدنی است که به اخنس بن شریق می گوید:

«ما و فرزندان عبدمناف در شرف و بزرگی به هم‌آوردی و برتری جویی برخاستیم و هر چه آنان کردند، انجام دادیم تا به نزدیک هم رسیدیم، یک باره گفتند: از ما پیامبری است که از آسمان وحی می آورد.» (۳)

شعری که یزید پس از جریان کربلا، بدان زمزمه می کند، مؤید این سخن است:

«لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء و لا وحی نزل.» (۴)

بر همین اساس حتی رسالت پیامبر(ص) توجیه می شود. گسترش روزافزون اسلام، در اندیشه برخی از کوتاه فکران ک یاندیش پیروزی بنی هاشم بود بر دیگر گروه ها و تیره های عرب، هر چند زیاد بر زبان آورده نمی شود؛ اما در بسا پرده ذهنشان چنین بود و گاهی بر زبان نیز جاری می شد. (۵)

از این روی، چون در جریان خلافت سخن از خلافت علی(ع) به میان آمد شماری در عین دین داری و ادعای نزدیکی با پیامبر(ص) گفتند: نبوت و خلافت در یک خاندان جمع نمی شود، این سخن، ترجمان ذهن بسیاری بود.

با این شرح، نخستین عنصر دشمنی را نمودیم. علی(ع) از بنی هاشم است و آنان که در هم‌آوردی و برتری جویی تاریخی با این تیره احساس سرشکستگی و پستی می کنند، نمی توانند اینک علی(ع) را بر خویشان پیشوا و فرمانروا ببینند، پس دشمنی با او، امری روشن و پیامد جریانی ریشه دار است که در ادوار بعد نیز ادامه یافت. (۶)

معاویه، در نامه ای به علی(ع) بر آن است تا با برابر شمردن خویش با علی(ع) از نظر نژادی، بر این خشم تاریخی خویش سرپوش نهد، اما امام علی(ع) در پاسخ او می گوید:

«و اما قولک: انا بنو عبد مناف، فکذلک نحن و لکن لیس امیه کهاشم و لا حرب کعبدالمطلب و لا ابوسفیان کابی طالب.» (۷)

اما گفته تو که ما فرزندان عبد منافیم؛ درست است تبار ما یکی است، اما امیه در پایه هاشم نیست و حرب را به عبدالمطلب در یک رتبت نتوان آورد و ابوسفیان را با ابوطالب قیاس نتوان کرد.

امام با این بیان، پرده از اندیشه پنهان معاویه بر می دارد.

ب. عنصر دینی و مذهبی:

طلوع اسلام، موازنه قدرت را در مکه آهسته آهسته به سمت و سوی دیگر کشاند. و آنچه تا پیش از این ارزش به شمار بود، جای خود را به چیزهایی داد که در فهم عرب غرق در زندگی، نمی گنجید. جلوه فروشیها و به هم نازیدنهای جاهلی که بخشی از هستی نظام قبیله ای بدان بسته بود، در هم ریخت و رهیدگان از چنگال ستم بت پرستی، بر تمامی آنها پای انکار نهادند. حال می بایست راه و روش جدیدی برای زیستن برگزید. آنان که دلی پاک داشتند و در پی حق و حقیقت بودند، در وادی دیانت اسلامی گام نهادند و با پیامبر(ص) همراه شدند.

از این به بعد، مرز جدیدی میان دو طیف بنی امیه و بنی هاشم کشیده شد. خط نژاد و قومیت، به حزب اسلام و کفر تبدیل یافت و اینک، همگان را با ملاک دیگری ارزیابی می کنند. علی(ع) در این عرصه نیز پیشتاز است. او اول مسلمان است (۸) و در ویژگیهای انسانی بر همگان پیشوا:

«اللهم انی اول من اناب و سمع و اجاب لم یسبقنی الا رسول الله بالصلاة» (۹)

خدایا! من نخستین کسم که به سوی تو روی آورد، و شنید و اجابت کرد، در نماز، کسی از من پیش نیفتاد، جز رسول خدا، که درود خدا بر او و آل او باد.

در پذیرش دعوت حق، صله رحم، ایثار و بزرگی، هیچ کسی چونان او، پیشتاز نبوده است. آنچنان در اسلام غرق است که هرگز نمی توان بر او خرده ای گرفت:

«به هنگامی که دیگران وامانده بودند من برخاستم و آن روز که آنان سر در گریبان فرو برده بودند گام در صحنه نهادم و زمانی که همگان به لکنت افتاده بودند و قدرت گفتارشان نبود، لب به سخن گشودم. و در کودکی که همه بر دست و پای مرده بودند، در پرتو هدایت الهی پیشرو بودم.

«و كنت اخفضهم صوتا و اعلاهم فوتا، فطرت بعنانها و استبددت برهانها كالجبيل لا تحركه القواصف و لا تزيله العواصف.» (۱۰)

آری در مقام حرف و شعار صدای من از همه فروتر بود؛ اما در مقام عمل، برتر و پیشتاز بودم. پس بر بال شاهین بعثت به پرواز درآمدم و بر اوجها پرگشودم و گوی سبقت از دیگران ربودم و چونان کوهی استوار و عظیم طوفانهای هول و تندبادهای نیرومند را تاب آوردم و ایستادم.»

علی(ع) آن روز که پیامبر(ص) تنها در میان خویشان خود در پی یآوری بود، به یاری او برخاست (۱۱) و آن هنگام که دشمن با تمام توان خویش آهنگ کشتن او کرده بود، به جای حضرتش خفت (۱۲) و در تمامی گیراگیرهای پیش از هجرت رسول خدا و پس از آن، لحظه ای از او جدا نشد، تا اسلام در قلبها ریشه دواند و در زمین گسترده شد، بی آن که ذره ای سستی کند و یا از انجام وظیفه بگریزد.

«به خدا سوگند، من در دنباله آن سپاه بودم تا یک باره پشت کرده و سر به حکم اسلام در آورد. نه سست شده ام و نه ترسانم، نه خیانت کرده ام، نه ناتوانم. به خدا سوگند، درون باطل را چاک می زنم، تا حق را از تهیگاه آن بیرون کنم.» (۱۳)

لحظه ای از فرمان خدا و رسولش سر برنتافت و آن گاه که قهرمانان در آوردگاهها، پای واپس می نهادند، جان خویش را سپر بلای پیامبر(ص) می کرد. (۱۴)

نزدیکی، همدمی و همراهی علی(ع) با پیامبر(ص) از آغازین روزهای زندگی آغاز (۱۵) و تا آخرین لحظه زندگی رسول خدا ادامه داشت. (۱۶) این پدیده که در قاموس اسلام، ارزشی بس بزرگ است، در فرهنگ دنیاپرستی گمراهان، گناهی نابخشودنی است؛ از این روی، باب دشمنی شماری گشوده می شد، بویژه آن که پیامبر(ص) هر لحظه عشق و حبت خویش را به علی(ع) بر زبان می راند، تا آن جا که از آن عزیز نقل است:

«من از علی و علی از من است.» (۱۷)

چنین پیوند یرف و ناگسستنی محمد(ص) و علی(ع) کینه ها و خشمهایی را بر می انگیخت و هر از گاهی که کینه ورزان، مجال می یافتند آن را ابراز می داشتند. در زمان حیات رسول خدا، این مجال کم تر پیش آمد؛ اما پس از آن، به بهانه هایی، پیدا می شد.

در سه مرحله انتخاب خلیفه، بگومگوهایی که میان افراد در گرفت از این نگرش حکایت دارد. (۱۸) با این که می دانستند او شایسته ترین فرد به خلافت است، تا آن جا که ممکن بود آن را از او دریغ داشتند.

امام می فرماید:

«به خدا سوگند او (ابوبکر) ردای خلافت را بر تن کرد، در حالی که خوب می دانست من در گردش حکومت اسلامی چون محور سنگ آسیابم. سیل ها و چشمه های [علم و فضیلت] از دامن کوهسار وجودم جاری است و مرغان [دورپرواز اندیشه ها] به افکار بلند من راه نتوانند یافت.» (۱۹)

در مرحله دوم، نیز که به گزینش عمر انجامید، این قضیه وجود داشت و در مرحله سوم که به شکلی بدتر و رسواتر پایان یافت، (۲۰) این مساله آشکارتر است تا این که بناگریز، دستها، به سوی او دراز شد.

آن گاه که همه درهای امید به روی مردم بسته شد و تنها علی می توانست این کشتی در حال غرق را به ساحل نجات رهنمون شود. (۲۱)

پس از روی کار آمدن امام، آنان که خود را در عرصه هموردی دینی و اعتقادی واپس مانده دیدند، به دشمنی برخاستند و حسادت درونشان آنان را بر آشوباند. (۲۲)

چیزی که برای امام علی(ع) هرگز به دور از انتظار نبود؛ چرا که پیامبر(ص)، نیز او را از چنین آینده ای آگاهانده بود. (۲۳)

امام این دشمنی را چنین بیان می دارد:

«فانا كنا نحن وانتم ما ذكرت من الالفه و الجماعه ففرق بيننا و بينكم امس. انا آمننا وكفرتم و اليوم انا استقمنا و فتتمت وما اسلم مسلمكم الا کرها و بعد ان كان انفا الاسلام كله لرسول الله حزبا.» (۲۴)

هم چنان که در نامه ات یادآور شده ای ما و شما متحد و همبسته بودیم، اما آن چه دیروز از هم جدامان کرد این بود که ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید و عامل جدایی امروزمان این است که ما پایداری ورزیده ایم و شما به انحراف کشیده شده اید. واقعیت این است که روزی اسلام به سر سلسله شما تحمیل شد و ناگزیر بدان تن در داد که تمامی بزرگان اسلام را برای رسول خدا هیات حزبی یک پارچه یافتند.

این انگیزه دینی و مذهبی، از انگیزه های بسیار اساسی و مهم در خشم و دشمنی با علی(ع) است که تا آخرین لحظه حیات آن حضرت، به درازا کشید.

ج: عنصر سیاسی و اجتماعی:

دست یابی به قدرت و نفوذ در دلها و به دست آوردن وجهه اجتماعی، از انگیزه های جدی انسانها در زیستن است. کم تر انسانی است که این دو انگیزه در او مرده باشد و یا آن را در خود کشته باشد. آدمیان، از راه های گوناگون برآیند تا بر اقتدار خویش بیفزایند و در میان مردم از جایگاهی برتر برخوردار شوند. هماوردیهای سیاسی در درازنای تاریخ بشر سر منشا بروز جریانهایی بوده است که کتابهای تاریخی آکنده از آنهاست و نیز یافتن جایگاه اجتماعی و کوشش برای برتری جویی، از خواسته های دیرینه بشری است. عربان از این ویژگی دو چندان برخوردار بودند، چرا که گونه زندگی آنان و همچنین دشواریها و سختیهای گوناگونی که آنان را در بر گرفته بود، مجال هرگونه خودنمایی را در صحنه گسترده جهانی از آنان گرفته بود. تنها در بعضی از وقتها بود که عرب می توانست خودی نشان دهد. پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومتی واحد در عربستان مرکزی، هماوردیها بر سر دست یابی به قدرت و خودنمایی پدیدار شد؛ اما با وجود پیامبر(ص) که بنیان گذار چنین حکومت و سیاستی بود و نیز در راس هرم ارزشهای دینی قرار داشت، دیگران کم تر در پی عرض اندام و برتری جوییها بودند. هر چند در این دوره نیز، گاه بر سر فرماندهی نظامی یا پستهای اجتماعی، سخنهایی بین کسان ردوبدل می شد، ولی چنین پدیده هایی کم رنگ و کوتاه دامن بود. پس از درگذشت رسول خدا، این زاویه از خواسته درونی افرادی با دیگر زوایای حیات آنان در آمیخت و برتری جوییها و هماوردیهای جدی ای را پدید آورد. در این میدان مسابقه، آن کسی در جامعه دینی گوی سبقت می برد که هم از استواری فکری برخوردار باشد و هم از سوی بنیان گذار اسلام، تأیید شده باشد و این فرد کسی جز علی(ع) نیست.

«فنحن مرة اولی بالقراة و تارة اولی بالطاعة.» (۲۵)

ما به دو جهت بر دیگران برتری داریم: یکی از آن رو که به پیامبر(ص)، خویشی می بریم و دیگر از آن جهت که در پیروی، پیش تریم .

امام دو بعد از سزاواری به خلافت را بر می شمرد و گویی این ابعاد، در اندیشه عموم مردم پذیرفته شده است، از این رو در پاسخ به معاویه می گوید:

«مهاجران به همین عناصر در سقیفه بر انصار حجت گذرانیدند و بر آنان پیروزی یافتند و اگر چنین است، پس ما به شما در امر خلافت سزاوارتریم و اگر چنین نباشد، پس انصار در ادعای خویش بر حق بودند.» (۲۶)

امام علی(ع) باز خطاب به معاویه می فرماید:

«معاویه! از کی شما زمامداران رعیت و فرماندهان امت بوده اید نه پیشینه ای در دین دارید و نه پیشینه ای مهین از زمان پیشین»

برتری مهاجران بر انصار، در امر خلافت، متکی به اموری بود که بی گمان وجود آنها در علی(ع) جای انکار نداشت. هرچند در برهه ای، امکان سرپوشی آن را یافتند، اما برای همیشه نور وجود آن حضرت پشت ابرهای دشمنی پنهان نماند. این جا بود که شماری در مقام دست یابی به قدرت و کرسی خلافت و امارت، با علی(ع) به ستیز برخاستند، تا آنچه را حق وست برابند:

«واقعیت جز این نیست که انگیزه اصلی اینان دنیادوستی ناشی از حسدورزی بر کسی است که خداوند خلافت را به او ارجاع کرده است. پس با چنین انگیزه ای می خواهند جریانها را به واپس برانند.» (۲۷)

گروهی به قصد کسب مقام با علی(ع) دشمنی کردند. امام درباره طلحه و زبیر می گوید:

«هر یک از آن دو، به رهبری خود امید بسته است و ریاست را در رقابت با دوستش به سوی خویش می کشد؛ چرا که هیچ یک را رشته ای به خدا نپیوسته است و به جاذبه ای از جاذبه های حق سر نهاده است، چنین است که دل هریک، کانون کینه دیگری است و در آینده نه چندان دور، نقاب از چهره بر خواهند گرفت.» (۲۸)

امام در این گفتار به نکته ای بس ظریف و روان شناسانه اشاره می کند. طلحه و زبیر که دو دوست همیشگی بودند و با همدستی یک دیگر به هموردی و برتری جویی با امام برخاستند، در نگاه آن حضرت، خود، علیه یک دیگرند که در صورت رسیدن به مقام، دمار از روزگار یکدیگر بر خواهند کشید. این سخن درباره دیگر افراد حاضر در صحنه جدال نیز صادق است.

امام علی(ع) این گونه انسانها را که به دنبال فرصتی هستند، تا خودی بنمایانند، به چهار دسته تقسیم می کند و می گوید:

«ای مردم، اینک در روزگاری آکنده از ستم و سرشار از ناسپاسی قرار گرفته ایم. دورانی که نیکوکار بدکار به شمار می آید و ستم گر بر سرکشی خویش می افزاید... در چنین محیطی، مردم به چهار بخش تقسیم شده اند.»

۱. «منهم من لا یمنعه الفساد فی الارض الا مهانۀ نفسه وکلالۀ حدۀ و نضیض وفره.»

بخشی سیاست بازان پلیدی هستند که اگر زمین را به فساد نمی کشند تنها به سبب ناتوانی، احساس زبونی، خود کم بینی، کندی تیغ و نبود تواناییهای مادی است. اینان کسانی اند که توانایی گستاخی ندارند، نه آن که به اصول و ارزشی پای بندند.

۲. «و منهم المصلت لسیفه والمعلن بشره والمجلب بخيله ورجله، قد اشرط نفسه و اوبق دینه، لحطام ینتهزه او مقنب یقوده، او منبر یفرعه و لبس المتجر ان تری الدنیا لنفسک ثمنا و مما لک عندالله عوضا.»

دسته دیگر اشرار سیاسی اند که با شمشیرهای آخته شان، آشکارا دست به شرارت می زنند، و با سواران و پیادگان خود بر مردم هجوم می آورند و برای اندکی از حطام دنیا، که غنیمت برند، یا گروهکی که بر ایشان فرماندهی یابند، یا بلندای منبری که بر آن فراز آیند، خود را فروخته اند و دین را به تباهی کشانده اند. و چه سوداگری زشتی است که انسان، دنیا را بهای خویشتن خویش تلقی کند و ثوابهای الهی و ارزشهای خدایی را به دنیا و ضد ارزشهایش بفروشد و دل خوش دارد.

۳. «ومنهم من یطلب الدنیا بعمل الآخرة ولا یطلب الآخرة بعمل الدنیا. قد طامن من شخصه و قارب من خطوه و شمر من ثوبه و زخرف من نفسه للامانۀ و اتخذ سترالله ذریعۀ الی المعصیۀ.»

و گروهی نیز مزدورانی اند که به جای آن که با تلاش و کار در دنیا، آخرت را بجویند، با عبادت‌های ریایی و قدیس مآبانه، در جست و جوی دنیایند. با وقاری دروغین، گامهایی کوتاه برمی دارند و دامن جامه خویش بر می چینند و امانت فروشی را آرایه خویش می کنند و پرده پوشی خدا را ابزار گناه می سازند.

۴. «ومنهم من ابعده عن طلب الملك ضؤوله نفسه، و انقطاع سببه، فقصرته الحال على حاله فتحلى باسم القناعه و تزين بلباس اهل الزهاده. و ليس من ذلك فى مراح و لامغدى.»

و دسته چهارم، آنان اند که به دلیل نداشتن موقعیت و امکان، بازمانده از جاه و مقام منزوی شده اند، اما درماندگی شان را قناعت نام داده اند و خود به لباس زهد آراسته اند، در حالی که از قناعت و زهد بوی نبرده اند. (۲۹)

امام، چه زیبا دنیا مداران سیاست باز را شناسانده است. حتی آنان که ظاهری پارسا پیشه دارند نیز، در نگاه علی(ع) از سر ناچاری به چنین شیوه ای روی کرده اند و اگر زمانه به آنان اجازه دهد، تنها مقام را می شناسند و دنیا را.

د. عنصر اخلاقی و ارزشهای متعالی:

آدمیان برابر سرشت خویش به خوبیها و منشهای برین و ارزشهای والا گرایش دارند و تا آن جا که می توانند در پی کسب آن بر می آیند؛ اما چون ناتوان شوند، در توجیه عمل و خوی خویش، به رویارویی، با شرافت و ارزشها بر می خیزند. علی(ع) انسان والا و نماد واقعی ارزشها بود. همین امر، بسیاری را از او رنجانده بود. این سخن در نگاه نخست، اندکی شگفت آور می نماید؛ اما درنگ در آن، انسان را به واقعیت تلخ آن می رساند.

اخلاق برین و کمال انسانی، در جو و فضایی که آدمیان از سطح شعور و فرهنگ بالایی برخوردارند، کم و بیش، خواهان دارد، اما در جامعه های واپس گرا و کوتاه اندیش، تنها آنچه که با حواس و تجربه به دست آوردنی است، ارزش مند است و معنویات در مرحله پایین ترند. علی(ع) در چنین جامعه ای می زید و ناگزیر، خوشایند زمانه نیست. وی ویژگیهایی دارد که دشمن زاست، شاید گذری بر این ویژگیها مناسب باشد:

۱. بندگی خدا و پیروی از سنت رسول او: هر کسی درباره علی(ع) قلم زده به این نکته اشاره کرده است که علی(ع) بنده خالص و بی آمیغ خدا و پیرو کامل او بوده و هرگز حاضر نبود ذره ای او را نافرمانی کند:

«به خدا سوگند اگر اقلیمهای هفتگانه را با هر چه در زیر آسمانهای آنهاست به من بدهند، تا خدا را حتی در گرفتن پوست جویی از دهان موری نافرمانی کنم، نخواهم کرد.» (۳۰)

خود همیشه در عبادت خدا و پیروی از او، پیشرو همگان بود:

«ایها الناس انی والله ما احتکم علی طاعة الا و اسبقکم الیها ولا انها کم عن معصیة الا واتناهی قبلکم عنها.» (۳۱)

ای مردم! به خدا من شما را به طاعتی بر نمی انگیزم، جز که خود، پیش از شما به گزاردن آن برمی خیزم و شما را از معصیتی باز نمی دارم، جز آن که خود، پیش از شما آن را فرو می گذارم.

به فرمان خدا و سنت رسول او زیست، تا آن جا که خلافت را در مرحله سوم و در شورای شش نفره، به بهای پافشاری بر سنت رسول خدا از دست داد. (۳۲)

چنین انسان والایی در ظرف وجودی انسانهای کوچک جای نمی گیرد؛ پس ستیزه گری با او امری طبیعی است.

۲. عدالت ورزی و عدالت خواهی: هر چند عدالت از صفات متعالی است، اما اندک شمارند، پای بندان به آن. انسانها، تا آن جا به فرمان عدالت گردن می نهند که درگاه اجرا، به سود آنان رقم بخورد. پس عدالت خواهی در قاموس فکری اینان مرزی دارد و آن هم سود و بهره شخصی آنان است و اگر اجرای آن به سودشان تمام نشود، از آن روی برمی تابند و هیچ گاه در پی آن نمی روند.

امام علی(ع) از این مرزها درگذشت و هرگونه خودخواهی را در هم شکست. او، عدالت پیشه ای نمونه است و برای اجرای آن هرگونه خطری را به جان می خورد وقتی به او گزارش می دهند: مزدوران دشمن غدار، معاویه بن ابوسفیان، به شهر انبار یورش برده اند و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره از زنان گرفتند و زنان جز شیون و زاری، پناهی نداشتند، می گوید:

«فلو ان امرء مسلما مات من بعد هذا اسفا، ما کان به ملوما بل کان به عندی جدیرا.» (۳۳)

اگر کسی به شنیدن چنین ستمی، از اندوه جان دهد، نه تنها از نظر من سرزنی بر او نیست؛ بلکه شایسته تقدیر و ارج است.

و در جای دیگری می گوید:

«به خدا، اگر شب را بر روی اشترخار مانم بیدار، و از این سو بدان سویم کشند در طوقهای آهنین گرفتار، خوشتر دارم تا روز رستاخیز بر خدا و رسول درآیم، بر یکی از بندگان ستمکار، یا اندک چیزی را گرفته باشم به ناسزاوار و چگونه بر کسی ستم کنم به خاطر نفسی که به کهنگی و فرسودگی شتابان است و زمان ماندنش در خاک دراز و فراوان.» (۳۴)

علی(ع) با این روح لطیف و بلند، مهرورزی و مهرگستری از یک سوی و با سرسختی و شدت عمل در برابر ستم و بیداد و دست درازی به جان و مال مردم از دیگر سوی، تنها کسانی را به سوی خود می کشاند که در زیر بار ستم، کمر خمیده و در آتش ستم سوخته اند. اما آنان که خود ستم پیشه اند، هرگز او را نمی پسندند، بلکه در مقام دشمنی و ستیز با او برمی آیند.

چون در زمان خلافت عثمان، بسیاری از صحابه پیشین رسول خدا! در آزمون مال و مقام مردود شدند و ثروت اندوختند و عمارتها ساختند، امام که بر سر کار می آید بر خود واجب می داند که در اجرای عدالت، حقوق از دست رفته را بازگردان و اموال بیت المال را در جای خود نهد و در آغازین سخنرانی خویش، اعلام می دارد:

«به خدا قسم، اگر با بیت المال مسلمانان ازدواجی صورت گرفته باشد و یا کنیزکانی به چنگ آمده باشد، همه را باز می گردانم؛ چرا که در عدل و اجرای آن گشایشی است و آن که بر او عدل تنگ آید، بی گمان ستم بر او تنگ تر خواهد بود.» (۳۵)

بدین گونه، سیاست حکومت خویش را بیان داشت، اما، این سخن بسیاری را ناخوش آمد و از همان ابتدای خلافتش سر ناسازگاری پیشه کردند و در پی بازداشتن او از اجرای عدالت بر آمدند.

۳. زهد و پارسایی: آدمیان بخشی از تلاش را در لذت پست و مقام و بهره وری از آن سپری می کنند. شاید گزافه نباشد اگر بگوییم بسیاری از انسانها از نام، بیش از نان و از آن دو، بیش از هر چیز دیگری دل خوش می دارند. دنیا در نگاه بسیاری همه چیز است؛ از این روی، در پی دست یافتن به آن به هر وسیله ای چنگ می زنند. اما علی(ع) دنیا را چون استخوان خوکی در دست بیماری جذامی بلکه بدتر از آن می داند. (۳۶) و در خطاب به دنیا می گوید:

«ای دنیا از من دور شو و غیر مرا بفریب که مرا به تو هیچ نیازی نیست.» (۳۷)

و آن هنگام که خلیفه مسلمانان است همچون برده ای می نشیند، برمی خیزد و غذا می خورد و وقتی برای استانها و سرزمینهای دور دست امیر و کارگزار بر می گزیند، نخستین سفارش وی به آنان، نگهداشت حال توده مردم و احترام به آنان (۳۸) و نیز استیفای حقوق آنان است.

به کارگزاران خود یادآور می شود:

«امارت امانتی در دست شماست نه طعمه ای در چنگ شما.» (۳۹)

امام در سفارش به یاران، انسان الگویی را نمونه می آورد و از یاران خویش می خواهد تا چون او باشند.

«در آن گذشته غرورآفرین، مرا در راستای حق، برادری بود که کوچکی دنیا در چشمش، او را در چشم من عظمت ویژه ای می بخشید. او از چیرگی شکم خویش آزاد بود، پس نه به آنچه نداشت گرایش و خواهشی داشت و نه در مصرف آنچه می یافت زیاده روی می کرد. در بیش تر عمر خویش ساکت بود؛ اما گاهی که به سخن لب می گشود، دیگر سخنوران را میدان سخن نبود و بر شراره پرسش پرسش گران آب می افشاند و سوز تشنگی شان را فرو می نشاند. او به ظاهر تکیده و استخوانی می نمود، ولی اگر برخوردی اصولی و جدی به میان می آمد، بسان شیر بیشه می خروشید و چونان مارانی بیابانی بر دشمن می پیچید. برهان خویش را جز در دادگاه صلح طرح نمی کرد. چنین خو گرفته بود که هیچ کس را بر آن چه در موردش ارائه توجیه درستی امکان بود، پیش از شنیدن آن پوزش، سرزنش نمی کرد. از هیچ دردی جز به هنگام برطرف شدنش نمی نالید، آن چه می گفت می کرد و آن چه نمی شد، نمی گفت. اگر در سخن امکان شکستن بود، هرگز در سکوت شکست نمی خورد. بر شنیدن آزمندتر از گفتن بود و در نهایت بر سر دو راه آن را بر می گزید که با هوسهای فردی اش بیش تر مخالف بود. پس بر شما باد کسب چنین فضیلتها و مسابقه در این میدان و اگر احساس می کنید که توان به دست آوردن مجموعه آن را ندارید، گرفتن اندک، بهتر از رهاکردن بسیار است.» (۴۰)

امام در این سخن بلند و بارزش، ویژگیهای انسانی را بر می شمرد که یافتن آن آسان نیست. انسانی که چنین به هستی، زندگی و بشریت می نگرد، بیش از آن که دوست داشتنی باشد، از سوی دنیا خواهان، طرد شدنی است. علی(ع) به دنبال انسانی است که سرزنش هیچ سرزنش گری در آنان اثر نمی کند:

«چهره های آنان چهره راستان است و گفتارشان همسنگ نیکان، از نیایشهای آنان شب آباد است و با مشعل وجودشان، روز روشن. همواره چنگ در ریسمان قرآن دارند و سنتهای خدا و سنتهای رسولش را زنده می دارند. نه اهل استکبار هستند و نه برتری جویند. نه دغلكارند و نه تباهی انگیز. دلهاشان همواره در بهشت و تن هاشان در زمین همیشه در کار است.» (۴۱)

تنها چنین انسانهایی از دید علی(ع) پذیرفته اند و روشن است که نه آن حضرت را با غیر این دسته میانه ای است و نه آنان را با علی(ع) پیوندی. تنها پیوندشان دشمنی خواهد بود که چنین بود.

۴. **مهابت و شجاعت علی(ع):** به طور معمول انسانهایی که از لطافت روحی و معنویت اخلاقی برخوردارند، از سختی و شجاعت بی بهره اند. اینان، یا اهل اخلاق و پارسایی و زهدند و یا بی اعتنای به این امور، اهل تلاش و کوشش و کارورزی. آنچنان این دو دسته از هم دور افتاده اند که شماری انگاشته اند: بین زهدورزی و تلاش برای دنیا و به سامانی آن نمی شود جمع کرد. یا وارستگی باید داشت و یا استواری و سختی، یا پارسا بود، یا جنگاور. آنان که اهل توانایی و نبردند، از کمال و اخلاق بی بهره اند و آنان که اهل زهد و پارسایند، موجوداتی سست و ناتوانند. اما علی(ع) با جمع میان این دو دسته ویژگیها، خوبیها و منشها، حقیقت آدمی را به نمایش گذاشت. او که الگوی زاهدان در میدان زهدورزی بود و سرآمد پهلوانان در میدان رزمآوری. شیرحقی که شمشیر از پی حقی می زند. این مرد با مهابت و شجاع، که از نخستین روزهای هجرت پیامبر(ص) به مدینه، در خدمت اسلام قرار گرفت، بسیاری را به خشم خویش گرفتار ساخت.

امام خود در نامه ای به معاویه، از راز خشم معاویه پرده بر می دارد:

«فانا ابوالحسن قاتل جدك و خالك و اخيك شدخا يوم بدر، و ذلك السيف معي و بذلك القلب القى عدوى ما استبدلت دينا، ولا استحدثت نبيا و انى لعلی المنهاج الذی ترکتموه طائعين و دخلتم فيه مكرهين.» (۴۲)

آری من ابوالحسن، کشنده جد، دایی، و برادر تو در جنگ بدر هستم. همان شمشیر امروز نیز با من است و با همان قلب با دشمن خویش روبه رو می شوم، بی آن که دین تازه ای آورده باشم یا پیامبر دیگری برگزیده باشم، و این نیز واقعیت مسلمی است که من در همان راستای روشنی هستم که شما آن را امروز به دلخواه ترک گفته اید، و نشان داده اید که انتخاب دیروزیتان از سر ناگزیری بود.

امام در این بخش از نامه خویش از شجاعت و استواری خود سخن می گوید که در راه اسلام مشرکان را از پای درآورد و هم اکنون نیز، آمادگی انجام آن را دارد.

این شجاعت و دلاوری و پایداری در راه حق و حقیقت، شمار زیادی را علیه آن حضرت برانگیخت.

۵. معرفت و آگاهی: در همیشه تاریخ، عنصر جهل در رویارویی با علم و آگاهی، و جاهل در ستیز با عالم بوده است. جاهلان که نمی توانند راز و رمز رفتار و منش عالمانه را دریابند، به آسان ترین راه روی می کنند و آن انکار و ستیز با آنان است. امام علی(ع) در سخنی با کمال، انسانها را از نظر کسب آگاهی و درک عقلانی به سه قسم تقسیم می کند و می فرماید:

«ای کمال مردم سه گروه اند:

۱. عالم ربانی ۲. شاگردان راستین عالمان که به امید یافتن راه نجاتی علم می آموزند. ۳. پشه های دستخوش باد و طوفان که هر آوازه ای را پی می گیرند و با هر خروش باد، به سویی رانده می شوند، نه از روشنای علم، فروغی یافته اند و نه بر تکیه گاه محکمی تکیه کرده اند.» (۴۳)

در ادامه، امام به برتری دانش بر ثروت اشاره می کند و مال اندوزان را کسانی چون چارپا می شمارد که تنها به چرا می اندیشند و بدین گونه امام(ع) فاصله میان انسانهای دانشمند و آگاه با نادانان مال اندوز نشان می دهد.

علی(ع) خود دانشمندی بزرگ است که داستان «سلونی قبل ان تفقدونی» او گوش همگان را پر کرده است. چنین انسانی که راههای آسمان را به از راههای زمین می داند (۴۴) و عالم حقیقت و معنی برای او چون عالم محسوس و ظاهر است، چگونه می تواند محبوب نادانان و گمراهانی شود که اوج فهم و دانش آنان، فراتر از فراز شکم شان نمی رود.

۶. راستی و روشن گویی علی(ع): دنیای سیاست، دنیای فریب و نیرنگ است تا آن جا که شماری، سیاست و نیرنگ را به یک معنی می دانند، اگر چه این همانی در این دو وایه، پذیرفته ما نیست؛ اما در طول تاریخ سیاست و حکومت، سیاست گران، تنها با این ویژگی حيله گری، دروغ گویی هدفهای خویش را پیش برده و کارگزاران حکومت نیز، به این شیوه پای بندی داشته اند. علی(ع) برخلاف همگان در امر اداره جامعه و مدیریت آن طرحی نو در افکند؛ او با راستی و روشن گویی و به دور از هرگونه نیرنگ بازی

و زیرکی، به خلافت پرداخت؛ چرا که نه در پی مال و منال دنیا حطام دنیا بود و نه در پی قدرت یابی. از این رو، خود می گوید:

«ما کذبت ولا کذبت ولا ضللت ولا ضللت و لا ضل بی.» (۴۵)

دروغ نمی گویم، چنان که به من دروغ گفته نشده است و گمراه نمی کنم، چرا که به گمراهی کشیده نشده ام.

امام با این سخن به یک اصل ریشه ای اشاره می کند: آنانی که در دنیای سیاست به دروغ و نیرنگ روی می کنند، تنها در این عرصه و از باب ضرورت به چنین روش روی نمی کنند، بلکه سرشت و تربیت اینان، این گونه است که در میدان سیاست خود را آشکارتر نشان می دهد و گرنه این موجود، در تمامی عرصه های زندگی خدعه گر و دروغ گوست. امام علی (ع) در دستگاه تربیتی پیامبر (ص) پرورش یافته و هدایت شده است. در قاموس چنین انسانی، دروغ و نیرنگ، راه نمی یابد. گاه افراد ک یاندیش گمان می کردند که علی (ع) اهل سیاست نیست، در حالی که سیاستی که آن حضرت پایه گذاری کرده است، سیاستی انسانی و بنا شده بر ارزشهاست:

«والله ما معاویه بادهی منی ولکنه یغدرو یفجر ولولا کراهیه الغدر لکنت من ادهی الناس ولکن کل غدره فجره وکل فجره کفره ولکل غادر لواء یعرف به یوم القیمه والله ما استغفل بالمکیدة ولا استغمز بالشدیده.» (۴۶)

علی به خدا سوگند یاد می کند که معاویه سیاست مدارتر و زیرک تر از او نیست، ولی معاویه نیرنگ و پرده دری می کند که اگر در تفکر اسلامی و در پهنه اخلاق انسانی فریب و خدعه زشت نبود، علی (ع) زیرک ترین مردم بود؛ اما هرگز در فرهنگ متعالی آن امام، چنین روشی تجویز نشده است. آنان که تنها در اندیشه حفظ قدرت و موقعیت خویش بودند، هر چیزی را مباح می شمارند؛ اما علی (ع) هرگز به امور پست دنیایی نمی اندیشد:

«به خدا سوگند تا لحظه ای که امور مسلمانان به سامان باشد و تنها شخص من تخته نشان تیرهای ستم و حق کشی قرار گرفته باشم، در موضع مسالمت پای می فشارم چرا که اجر چنان موضع گیری و امتیازش را خواستارم و به زرق و برق ریاست که میدان رقابت شماست، مرا اعتنائی نیست.» (۴۷)

کسی که دل به دنیا ندارد و تمام دغدغه او خشنودی خدا و به سامانی امور انسانها باشد، هرگز بر خلاف حقیقت سخن نمی گوید و روش منافقانه پیشه نمی کند و ناگزیر در میان سست عنصران بدکردار، به ضعف و ناتوانی متهم می شود و باب دشمنی با او باز می شود و سر ناخشنودی بر می دارند. چنانکه امام می گوید:

«بی تردید این گروهکان اینک بر محور ناخشنودی از زمامداری من به هم پیوسته اند و من، آن جا که برای جامعه احساس خطر نکنم، شکیبایی پیشه می کنم.» (۴۸)

افزون بر ویژگیهای مطرح شده درباره امام علی(ع) ویژگیهای متعالی دیگر نیز در آن حضرت وجود دارد که در نگاه دینی ارجمند، اما در جامعه واپس گرا و پست بشری، ناخوشایندند.

گونه های دشمنی و مخالفت

دشمنی با علی(ع) به هر انگیزه ای که بود به گوناگون گونه ها، خود را نشان داد، البته آنچه در دوره پیامبر(ص) و خلفای سه گانه بر امام روا شد، با آنچه در زمان خلافت پنج ساله اش صورت گرفت، همانندیهایی داشت؛ اما در مجموع می توان آن گونه ها را چنین برشمرد:

الف. بازداشتن از حقوق اجتماعی:

در زمان پیامبر(ص)، گاه، بدگوییها از علیه علی(ع) صورت می گرفت؛ اما وجود مبارک رسول خدا، مایه صلاح و اصلاح امور می شد و کم تر دشمنیها به چشم می آمد. اما پس از آن حضرت، حق کشیها آغاز شد.

علی(ع) می گوید:

«فوالله ما زلت مدفوعا عن حقی مستاثرا علی منذ قبض الله نبیه حتی یوم الناس هذا.» (۴۹)

خدای را سوگند که از روز وفات پیامبر خود(ص) تا امروز، مردم تخته نشان حق کشی حق کشان بوده ام و گرفتار خودکامگی خود کامگان.

این حق کشی و خودکامگی، در نتیجه بر هم آمیختگی حق و باطل بروز یافته است. آن روز که پیامبر(ص) حضور داشت، حق آشکار بود و دست تزویر چندان در این میدان کارگر نبود؛ اما با درگذشت آن حضرت، باطل در لباس حق ظاهر شد و ریاکاری و خودنمایی پای به عرصه نهاد، در این وضع این حق است که قربانی می شود:

«همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها، پیروی خواهشهای نفسانی است و نوآوری در حکمهای آسمانی... پس اگر باطل با حق در نیامیزد، حقیقت جو آن را شناسد و داند و اگر حق به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند، لیکن اندکی از این و آن می گیرند، تا به هم درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد.» (۵۰) بدین گونه شیطان پا در میان نهاد و علی(ع) معیار حق را خانه نشین کرد و این رفتار با علی(ع) پدیده ای بی مقدمه و ریشه نبوده است، بلکه زاده سالها انتظار بود. به هر روی، امام از حق خود محروم شد و این وضع هم چنان ادامه یافت. خلیفه اول، با اینکه می دانست که جایگاه علی در خلافت، هم چون محور در آسیا سنگ است؛ اما آن را از او دریغ داشت و با این که خود بارها و بارها، از شایستگی و سزاواری وی برای خلافت، سخن گفته بود. اما آن را به عمر و انهداد و او نیز به ترفندی خلافت را در اختیار عثمان گذاشت. (۵۱)

این شیوه مخالفت و دشمنی با علی(ع) در راستای شکستن و پائین کشیدن مقام او صورت می گرفت، چنانکه انباز دانستن آن حضرت با دیگران در شورای شش نفره، به همین منظور بود. امام(ع) در خطبه معروف شششقیه، با اندوه بسیار به این نکته اشاره می کند:

«فیالله وللشوری، متی اعترض الریب فی مع الاول منهم حتی صرت اقرن الی هذه النظایر، لکن اسففت از اسفوا و طرت اذطاروا.» (۵۲)

خدا را چه شورایی. من از نخستین چه کم داشتم که مرا در پایه او نپنداشتند و در صف اینان داشتند ناچار با آنان انباز و با گفت و گوشان دمساز گشتم.

پس از آن که امام(ع) به انتخاب مردم و اصرار آنان (۵۳) خلافت مسلمانان را پذیرا شد، در پی پیمان شکنی با او برآمدند و سد راهش شدند و برای به زیر کشاندن حضرتش به راهی دست یازیدند. (۵۴)

ب. بدگویی:

از شیوه های دشمنی آدمهای دون پایه و سست عنصر آن است که با تهمت و افترا به تخریب شخصیت دیگران دست بزنند، هر چند این عمل چندان مؤثر واقع نشود. علی(ع) که در پی اعتلای حق و بر کرسی نشاندن حقیقت و اجرای عدالت بود و به طور طبیعی با معیارهای اندازه گیری رایج راست نمی آمد، زمینه برای بدگمانیها می یافت؛ از این رو، آن حضرت را به ویژگیهای زیر متهم کردند:

۱. دروغ گویی:

آدمیان همیشه خود را برتر از دیگران می پندارند و ضعف درک خویش را به مبهم گویی گوینده نسبت می دهند، در باب علی(ع) نیز به چنین ک پروی درافتادند چون بلندای سخن حضرتش را در نمی یافتند، او را دروغ گو می خواندند:

«لقد بلغنی انکم تقولون «علی یکذب» قاتلکم الله فعلی من اکذب؟ اعلی الله فانا اول من آمن به، ام علی نبیه فانا اول من صدقه، کلا، والله و لکنها لهجة غبتم عنها و لم تکونوا من اهلها.» (۵۵)

شنیده ام که می گوید علی دروغ می گوید. خدایتان مرک دهد، بر چه کسی دروغ می بندم بر خدا؟ در حالی که نخستین کسی هستم که به او ایمان آوردم، یا بر پیامبر (ص) او که اولین کسی ام که او را تصدیق کردم؟ به خدا، هرگز! لکن آنچه می گویم، سخنی است که از دانستن معنای آن به دورید و شایستگی فهم آن را ندارید و به نادانی خود مغرورید.

در نیافتن سخن امام و پایین بودن سطح فهم آنان، موجب شد تا امام را دروغ گو پندارند و امام به اصرار به آنان می فهماند که آنچه می گوید سخن رسول خداست و نه چیز دیگر. (۵۶)

۲. ترس و ضعف در فرماندهی:

علی(ع) که تمام توان خویش را به کار گرفت تا آخرین راه های ممکن را برای هدایت انسانها ببیماید و به این منظور هرگز در جنگها آغازگر نبود و همیشه خود را برای شنیدن پرسشها آماده می داشت، گاه از سوی شماری وانمود می شد که علی(ع)، ناتوان در رهبری جنگ است. انسانهایی که آموخته اند که در جنگ دست به شمشیر ببرند و در خشم تنها فریاد بر آورند، چون رفتار علی(ع) را می دیدند نامانوس می یافتند و

گمان می کردند از سر ترس و وحشت در پی مدارا با دشمن بر آمده است و گاه به گستاخی می گفتند:
علی از ترس مرگ و جنگ به چنین شیوه ای دست یازیده و یا در حرکت خویش تردید روا داشته است.

امام در پاسخ به آنان که وی را ترسان از مرگ می پنداشتند، می گوید:

«فوالله ما ابالی دخلت الی الموت او خرج الموت الی.»

به خدا پروا ندارم که من به آستانه مرگ درآیم یا مرگ به سر وقت من آید.

در پاسخ کسانی که رفتار علی(ع) را شک آلود می انگاشتند، می گوید:

«و اما قولکم شکا فی اهل الشام، فوالله ما دفعت الحرب یوما الا و انا اطمع ان تلحق بی طائفه فتهتدی بی و
تعشوا الی ضوئی، و ذلک احب الی من ان اقتلها علی ضلالها و ان کانت تبوء، بآثامها.» (۵۷)

اما گفته شما که در جنگ با شامیان دودل مانده ام، به خدا که یک روز جنگ را واپس نیفکنده ام، جز این
که امید داشتم گروهی به سوی من آیند و به راه حق گرایند و به نور هدایت من راه ببیمایند. این مرا خوش
تر است تا شامیان را بکشم و گمراه باشند، هر چند خود گردن گیرنده گناه باشند.

به راستی، زیباتر از این نگاه و انسانی تر از این سخن در هیچ فرهنگی نمی توان یافت. هدایت انسانها در
حساس ترین لحظه ها. اما این نگرش و گفتار، برای همگان در یافتنی نیست.

گاه، از روی کینه ورزی، این جا و آن جا وانمود می کردند: علی در فرماندهی جنگ ضعیف است. می
گفتند: مردی شجاع است، لکن دانش جنگ و فنون آن را نمی داند.

امام در پاسخ به آنان پیشینه جنگی خود را می نمایاند که هنوز بیست سال نداشت پا در میدان معرکه می
نهاد و بیش از دیگران با دشمنان جنگید و با دلیران در آویخت. (۵۸)

ترفندهای دشمنان علی(ع) برای بیرون کردن علی(ع) از صحنه، گاه آنچنان ابتدایی و دور از واقع بود که
پذیرش آن حتی برای دون پایگان نیز آسان نبود؛ اما از سرناچاری و درماندگی به آنها تمسک می کردند.

۳. قتل عثمان:

عثمان که به عنوان خلیفه مسلمانان، اختیار امت اسلامی را به دست گرفته بود، با بی درایتی و داشتن مشاوران ناشایست، سخت به بیراهه در افتاد و در فرجام، گرفتار شورش توده های مسلمان شد و آنان که می بایست و می توانستند او را یاری دهند، کوتاهی کردند و از یاری رساندن به وی سرباز زدند. (۵۹)

و این علی(ع) بود که برای حفظ حرمت مسلمانی، به میانجی گری پرداخت، تا شاید بتواند مردم خشمگین زخم خورده را به آرامش فرا خواند و در فضای آرام به بست و گشاد کارها بپردازد. (۶۰) و آن هنگام که هجوم سیل آسای مردم به خانه عثمان، هرسدی را می شکست، این باز علی(ع) بود که با خطر کردن در جلوگیری از آن برآمد. (۶۱) اما پس از کشته شدن عثمان و روی کار آمدن امام علی(ع) فرصت طلبان سودجو به بهانه خون خواهی عثمان و در واقع برای دست یابی به قدرت، امام را به قتل عثمان متهم کردند، با این که خود می دانستند کشتگان عثمان چه کسانی بودند و چه انگیزه ای داشتند. (۶۲) این سخن واهی و افترای و بهتان ناجوانمردانه، شماری را فریفت و علیه حضرت بسیج کرد.

۴. آزمندی به قدرت:

قدرت طلبی و اقتدارجویی در میان انسانها آنچنان رواج دارد که گویی لازمه وجودی آنان است و چون چنین است، گاه هر روشی را برای دست یابی به آن مشروع می شمارند و با توجیه گری، به سوی هدفهای خود می شتابند.

اما علی(ع) به حکم ضرورت و مسؤولیت تن به خلافت داد و اگر جز این بود هرگز به آن روی نمی کرد. این وظیفه شناسی علی(ع) را در نگاه شماری از آزمندان قدرت، آزمندی به شمار آمد.

بویره آن که روشن گویی و پایداری او را در انجام دستورهای الهی می دیدند، می پنداشتند، برای ریاست و مقام و فرمانروایی، چنین سخت می گیرد و پایداری می ورزد.

امام در پاسخ این، می گوید:

«به خدا سوگند که من نه آن کفترام که با آهنگهای پیایی و طولانی صیاد به خواب رود، تا جوینده اش به او برسد و نخجیرگر کمین کرده در راهش، او را بفریبد و به او دست یابد و شکارش کند. من با نیروی

گرویده به حق، فراریان از حق را سرکوب می‌کنم و با سربازان آماده و به فرمان، دودلان و سوسه‌گر را در هم می‌کوبم و مطمئن باشید که تا فرا رسیدن مرگ از این روش دست نخواهم کشید.» (۶۳)

بدین گونه امام انگیزه سخت‌گیری خویش را، به روشنی بیان می‌کند و اعلام می‌دارد: تا آخر بر این شیوه پای می‌فشارد.

تهمت قدرت‌طلبی، بیش‌تر از ناحیه آنانی بروز کرد که روزگاری در کنار علی(ع) و در مجموعه صحابه رسول خدا(ص) قرار داشتند. اینان که به حکم نزدیکی با پیامبر(ص) و زحمتهایی که برای اسلام کشیده بودند، بر این گمان بودند که در دستگاه خلافت علی(ع) هم چون زمان عثمان از امتیازهای ویژه و برتری برخوردار شوند، بویژه از آن زمان که عمر به انگیزه‌های سیاسی و دینی، آنان را در ردیف علی(ع) به نامزدی خلافت در شورا گذارد، آنان بر چنین انگاری استوارتر شدند، اما علی(ع) که عدالت و حق، تنها مبنای اندیشه‌گری اوست، هرگز نمی‌تواند به آنان به چشم دیگری بنگرد، از این رو، با امام دشمن شده و وی را در این جایگاه، به آزمندی به قدرت خواندند!

امام، به روشنی درباره آنان می‌گوید:

«واقعیت جز این نیست که انگیزه اصلی اینان دنیا دوستی ناشی از حسدورزی بر کسی است که خداوند خلافت را به او داده است، پس با چنین انگیزه‌ای می‌خواهند جریانها را به واپس برانند.» (۶۴)

امام با این روش، از یک سوی به تبرئه خویشان پرداخت و از سوی دیگر بر ضرورت پافشاری بر اصول انگشت‌تایید نهاد:

«به خدا سوگند که مرا نه بر خلافت میلی و نه به زمامداری کم‌تر نیازی بود، این شما بودید که بدان خواندید و با اصرار بر کرسی خلافت نشانید. و چون خلافت به من رسید، از کتاب خدا و قوانینی که برای ما وضع کرده و ما را فرمان داده بود که براساس آن حکم برانیم، پیروی کردیم.» (۶۵)

ج. جنگها و ستیزها:

آشکارترین شکل دشمنی با علی(ع)، جنگهایی بود که به بهانه های واهی علیه دستگاہ خلافت آن حضرت به راه انداختند. در این مقاله، به اشارت، از این جنگها یاد می کنیم، شرح آن و نیز برابرسازی بحثهای بیان شده را بر این سه جنگ که نماد کامل دشمنی است، به مقاله دیگر وا می نهم.

۱. جنگ جمل:

هنوز خلافت علی(ع) بر پایه های خود استوار نیافته بود که مزوران دنیاخواه با همدستی حسودی کینه توز، عده ای را به نبرد علیه امام کشاندند و جنگ جمل را به راه انداختند. هر چند امام خود منتظر چنین عملی از سوی آنان بود، چنانکه به طلحه و زبیر می نویسد:

«همواره پیامدهای خیانت شما را منتظر بودم و از پس پیرایه های فریب سیمای واقعی تان را می شناختم. اگر چه تعالیم دین پرده ای بود میان من و شما، ولی با درستی انگیزه چهره شما را چنان که بود می دیدم.» (۶۶)

به هر روی، نائره جنگی که از سوی آنان شعله ور شد، بیش از همه دامن گیر خودشان شد، هر چند برای امام چندان خوشایند نبود. این جنگ که با پیروزی سپاه علی(ع) پایان یافت، تزلزلی در دستگاہ خلافت به شمار بود و رخنه ای در دیواره آن افکند؛ چرا که نبرد داخلی در هر حال ضربه ای بر پیکره نظام است و همین جنگ و پیامد آن بود که زمینه را برای گستاخی معاویه در حرکت علیه امیرمؤمنان(ع) فراهم ساخت.

۲. جنگ صفین:

معاویه که از دیرباز از طرف دو خلیفه عمر و عثمان در دیار شام امارت یافته بود، آنچنان در آن جا ریشه دوانیده بود که جز به خلافت راضی نمی شد. با کشته شدن عثمان و نیز زمینه سازیهای عایشه، طلحه و زبیر، که جنگ علیه خلیفه مسلمانان را مشروع نمودند، بدو بهانه داد تا با شعار خون خواهی عثمان، به سوی علی(ع) حرکت کند. این جنگ با همه فراز و نشیبهایی که داشت، چندان به سود علی(ع) پایان نیافت. فرجام نبرد صفین، که با عمل حيله گرانه سپاه معاویه و قرآن بر سر نیزه کردن (۶۷)، در پرده ابهام

قرار گرفت، برای دین داران ناآگاه و متحجران سبک مغز (۶۸) دست آویزی شد، تا باب اعتراض دینی به علی(ع) را بگشایند و سومین جنگ ناجوانمردانه علیه علی(ع) را به راه بیندازند.

۳. جنگ نهروان:

امام خود در خطاب به این دسته از سبک مغزان که پس از خرده گیری به امام و خارج شدن از سپاه دین، خوارج نام گرفتند، می گوید: این شما بودید که مرا به پذیرش حکمیت وا داشتید، با این که خود موافق با آن نبودم؛ اما تعصب و قشرگری این دسته، دریچه بینش آنان را بسته بود و هیچ از حقیقت نمی فهمیدند و سرانجام جنگی را به راه انداختند که باز برای امام گوارا نبود. اینان که از سر گمراهی به چنین باتلاقی فرو رفته بودند، امام را بر آن داشت تا برای پس از خویش سفارش کند که اینان را نکشید:

«لا تقتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطا کمن طلب الباطل فادرکه.» (۶۹)

امام بر این سه دسته از دشمن، نام ناکتین، قاسطین و مارقین نهاد.

بدین گونه دشمنی با امام(ع) خود را نشان داد، هر چند انگیزه های همگونی در آن دیده نمی شود. در این باب سخن بسیار می توان گفت که ادامه آن را به نوشتاری دیگر وا می گذاریم.

پی نوشتها:

۱. «تاریخ یعقوبی»، ج ۱۳/۲.
۲. «سنن نسایی»، ج ۳/۴.
۳. «السير والمغازی»/۲۱۰.
۴. «مقتل الحسين»، عبدالرزاق الموسوی المقرم/۳۵۷، دارالکتاب الاسلامی؛ «تذکره الخواص»، سبط ابن الجوزی/۲۳۵، مؤسسه اهل البيت، لبنان، بیروت.
۵. «جامع البيان»، ج ۲۴۰/۴.
۶. «تشیع در سیر تاریخ»، فصل اول.

٧. «نهج البلاغه»، صبحی صالح، نامه ١٧.
٨. «البدء والتاريخ»، ج ١٤٥/٢.
٩. «نهج البلاغه»، خطبه/١٣١.
١٠. همان، خطبه ٣٧.
١١. همان، خطبه ١٩٢.
١٢. «البدء والتاريخ»، ج ١٧٠/٢.
١٣. «نهج البلاغه»، خطبه/١٠٤.
١٤. همان، خطبه ٢٣١.
١٥. همان، خطبه ١٩٢.
١٦. همان، خطبه ١٩٧.
١٧. «السنة»، امام ابی بكر احمد بن عمرو، ج ٨٨٥/٢.
١٨. «تاريخ يعقوبی»، ج ١٢٣/٢.
١٩. «نهج البلاغه»، خطبه ٣.
٢٠. همان.
٢١. همان، خطبه ٩٢.
٢٢. همان، خطبه ١٣٧.
٢٣. همان، كلمات قصار، ٣٦٩.
٢٤. همان، نامه ٦٤.
٢٥. همان، نامه ٢٨.

۲۶. همان.
۲۷. همان، خطبه ۱۶۹.
۲۸. همان، خطبه ۱۴۸.
۲۹. همان، خطبه ۳۲.
۳۰. همان، خطبه ۲۲۴.
۳۱. همان، خطبه ۱۷۵.
۳۲. «تاریخ الرسل والملوک»، ج ۵۸۰/۲ به بعد.
۳۳. «نهج البلاغه»، خطبه ۲۷.
۳۴. همان، خطبه ۲۲۴.
۳۵. همان، خطبه ۱۵.
۳۶. همان، کلمات قصار، ۲۳۶.
۳۷. همان، کلمات قصار، ۷۷.
۳۸. همان.
۳۹. همان، نامه ۵.
۴۰. همان، کلمات قصار، ۲۸۹.
۴۱. همان، خطبه ۱۹۲.
۴۲. همان، نامه ۱۰.
۴۳. همان، کلمات قصار، ۱۴۷.
۴۴. همان، خطبه ۱۸۹.

۴۵. همان، کلمات قصار ۱۸۵.

۴۶. همان، خطبه ۲۰۰.

۴۷. همان، خطبه ۷۴.

۴۸. همان، خطبه ۱۶۹.

۴۹. همان، خطبه ۶.

۵۰. همان، خطبه ۵۰.

۵۱. همان، خطبه ۳.

۵۲. همان.

۵۳. همان.

۵۴. همان، خطبه ۱۳۷.

۵۵. همان، خطبه ۷۱.

۵۶. همان، خطبه ۱۰۱.

۵۷. همان، خطبه ۵۵.

۵۸. همان، خطبه ۲۷.

۵۹. همان، نامه ۲۸.

۶۰. همان، خطبه ۱۶۴.

۶۱. همان، خطبه ۳.

۶۲. همان، نامه ۱۰.

۶۳. همان، خطبه ۶.

۶۴. همان، خطبه ۱۶۹.

۶۵. همان، خطبه ۲۰۵.

۶۶. همان، خطبه ۴.

۶۷. همان، خطبه ۱۲۲.

۶۸. همان، خطبه ۳۶.

۶۹. همان، خطبه ۶۱.

منبع

<http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/> ۴۵۴۴۲/۵۰۹۶/۴۵۱۸